



بهروز مریابی

«من همیشه به تقوای حرفه‌ای اعتقاد داشتم و درس‌را هم خوانده‌ام؛ تمام عمرم فکر می‌کردم که اولین شرط یک آدم حرفه‌ای این است که تقوای حرفه‌ای را رعایت کند».

جهانگیردرویش، یکصد معمار، یکصد انتخاب، نشست سوم من، برخلاف بسیاری از معماران و پژوهشگران عزیز، باور دارم معماری امروز ایران، فعلا با هر عنوانی که به آن بدهیم، معماری‌ای شاداب و فعال است. در جریان برگزاری برنامه «یکصد معمار، یکصد انتخاب»، هم من و هم بسیاری دیگر این باور را پیدا کردیم که معماری امروز ایران زنده است و تپ‌وتاپ نظری و عملی در آن فراوان است. باور دارم در دو دهه گذشته، به دلایل متعدد، «جران ادبیات معماری و شهرسازی» در ایران راه افتاده و علاوه بر انتشار نشریات تقریبا پرشمار، نشست‌های فنی و تخصصی متعددی برگزار می‌شود و هر یک، از جهت و جایی، در گشودن رزموزارهای معماری امروز ایران و جهان می‌کوشند و من یکی از نشانه‌های «جران» شدن این ادبیات را در گروه‌بندی‌های نانوشتۀ معماران در این پلیمک‌ها می‌دانم. امروز، تقریبا، مثنی و باور معمارانه آنانی که در فلان نشریه می‌نویسند یا عضو فلان گروه و انجمن معماری هستند، کاملا با آن دیگری که در نشریه‌ای دیگر می‌نویسد و عضو انجمن و کانونی دیگر است، متفاوت و متمایز است. البته، قطعا و طبعاً، هنوز این جریان کاملا شکوفا و پخته نیست، ولی وجود دارد. کافی است نگاه خیردارانه‌ای به معماری خیابان‌هایی مثل فرصت، دمشق، ایتالیا و فلسطین در تهران بیندازیم و زیبایی معماری سال‌های ۳۰ و ۴۰ را ببینیم یا خیابان‌های فردوسی و سعیدی و جمهوری و معماری شاداب سال‌های قبل‌تر را ببینیم و مثال‌های دیگر، در گیسوراد بحث‌های درونی این جریان، شخصیت‌هایی هستند که می‌توانند «چهره» تلقی شوند. لازم نیست این چهره، حتما، مورد قبول من و شما باشد یا نه، مهم آن است که «حرفی برای گفتن دارد». بهرام شیردل یکی از این چهره‌های شاخص است. صرف‌نظر از آنکه عده‌ای قبولش دارند یا نه. او در روزنامه «شرق» ۲۹ خرداد ۹۵ گفت‌وگویی انجام داده با عنوان «من لیدر معماری ایران هستم، اما در سایه»، شاید پراختن به این گفت‌وگو، خبری برای جریان ادبیات معاصر معماری ایران داشته باشد. ذکر این نکته هم شاید بد نباشد که ممکن است، مثل بسیاری موارد دیگر، برخی جمله‌ها و کلمات این گفت‌وگو، عیناً، گفته‌های شیردل نباشد و نوعی شیطنت روزنامه‌نگاری هم در کار آمده باشد، به‌ویژه در انتخاب تیتَر که از ظرایف روزنامه‌نگاری البته!

«معماری؛ تسخیرنیروها»

شیردل، سخن خود را با این تعریف شروع می‌کند: معماری یعنی تسخیر نیروها. که حرف بسیار محکم و مهمی است. در بخش دیگری از گفت‌وگو، این تعریف را کمسی می‌شکافد و می‌گوید: «تعبیر من از «معماری؛ تسخیر نیروها» این است که معماری باید به نیروهایی که هستند، حساس باشد و بتواند آنها را تسخیر کند؛ نیروهای اجتماعی، اقلیمی، جغرافیایی و... را بخواند و بتواند آنها را به معماری بدل کند». او وقتی می‌خواهد مصداق این تعریف را بیان کند، به جریان برگزاری مسابقه‌ای اشاره می‌کند که در عهد ساسانیان برای طراحی و اجرای طاق کسری به صورت بین‌المللی برگزار و کار به یک معمار رومی سیرده می‌شود. او این امر را از مصادیق تسخیر نیروها می‌شمارد. ضمن آنکه، به‌درستی، به استحکام نظام سیاسی و اجتماعی هم اشاره می‌کند که در کوران جنگ‌های منطقه‌ای و خصوصت، ایران چنین مسابقه‌ای را برگزار می‌کند. شیردل به نکته مهمی اشاره می‌کند، چون می‌پذیرد، ظاهراً، که معماری همان ساختارزادی نیست. اما به نظر می‌آید او هنوز در تعریف خود و در جمع‌بندی مبانی نظری آن به نقطه نهایی نرسیده است. چون در فرازی دیگر، وقتی با تاتَر به خرابی‌های شهرهای سوریه به اثر جنگ داخلی اشاره می‌کند، می‌گوید، «اگر معماری را «ساختن» از ریشه «کنسرتراکت» در نظر بگیریم، آنچه اینجا شاهد آن هستیم، نوعی «دیکتستراکت» یا ساختارزادی است. فضای معماری امروز دمشق، درباره ساختن نیست، بلکه درباره تخریب است و این صحنه‌ای پیش‌روی معماری امروز دنیاست که معماران باید به آن پاسخ دهند». بین اینکه معماری را ساختن و ساختمان بدینام یا تسخیر نیروها، تفاوت زیادی وجود دارد. این تسخین نداشتن تعریف و مبانی نظری، در چند جمله پایین‌تر، بازهم مورد باز نشان می‌دهد. درباره تأکید می‌کند: «امروز دغدغه من این است که رابطه معماری با اجتماع چیست؟ معماری چه کاری برای اجتماع می‌کند و چه کاری نمی‌کند؟ در حقیقت معنای معماری و کاربرد آن برای اجتماع چیست؟». اینجا، اصلاً، صحبت از ساختمان نیست، صحبت از وظیفه اجتماعی معماری است. حاصل این نگاه به معماری طبیعتاً آن است که وقتی به خرابی‌های شهرهای سوریه می‌نگرد، حکم کند معماری مرده است؛ چون «معماری برای بهترکردن زندگی این مردم چه می‌تواند بکند؟... معماری ما هیچ‌کاری برای این فضا نمی‌تواند بکند!». شاید، حق با او باشد، ولی بهتر است در چنین مواردی، نمونه‌های تاریخی را هم دید؛ مثلاً سرنوشت پاریس، مسکو، مینسک بعد از جنگ جهانگیر دوم که مردم و معماران، به چه خوب، دوباره ساختندشان.این دوگانگی با نبود تعیین فکری در ادبیات معماری شیردل، شاید، به خاطر آن است که او، عموماً، در حوزه ایده و نظریه فعال است و معماری‌هایش، عموماً، ساخته نشده‌اند. او به دلایل مختلف، امکان این را دارد که بخواند و بنویسد و «ایده بیپروانه» ای که آنکه تحقق این نظریه و ایده را شاهد باشند. در این چارچوب است که او حتی شهادت این را می‌یابد در حوزه ژئوپلیتیک منطقه هم اظهار نظر کند و برایش راه‌حل ارائه کند. می‌گوید: «آیا اگر دمشق یک شهر توسعه‌یافته بود، حتی توسعه‌های شبیه به آنچه امروز در دویی از نظر سخت‌افزاری شاهد هستیم، بازهم چنین سرنوشتی پیدا می‌کرد؟». این گزاره، در ظاهر، گزاره‌ای مثبت و مقبول است، فرض بر این است که جامعه به چنان



عکس: زینب‌فروغ رستمی، شرق

معماری؛ تسخیرنیروها

نگاهی به گفت‌وگوی بهرام شیردل با روزنامه «شرق»

در حاشیه آنچه می‌خوانید

سعید برآبادی، خبرنگار «شرق»؛ همان‌طور که در پیشانی گفت‌وگوی این روزنامه با بهرام شیردل پیش‌بینی کرده بودیم، محتوای آن سخنان به یکی از جدی‌ترین محورهای بحث آکادمیک در حوزه معماری امروز جامعه ایران بدل شده است. این هفته، دومین واکنش و احتمالاً آخرین واکنش به سخنان شیردل را در حد بضاعت خود منتشر می‌کنیم و پیش از هر چیز، از معماران و دغدغه‌مندان حوزه معماری تشکر می‌کنیم که همچنان پیگیر محتوای گفت‌وگوهای این رسانه بوده و از سویی دیگر، از برخی، به خاطر امکان نداشتن چاپ مطلبشان عذرخواهی می‌کنیم. واقعیت این است که فضای رخوت‌آباد مباحث جدی در بسیاری عرصه‌ها، خصوصاً عرصه معماری، گاه با چنین مصاحبه‌ای صریحی نکان خورده و تا مدت‌ها نقل محافل مختلف می‌شود اما در این میان نباید از دو نکته چشم پوشید؛ نکته اول شهادت و صداقت بهرام شیردل است که به «شرق» اعتماد کرد و اجازه داد این گفت‌وگو بدون ویرایش‌های معمولی که مصاحبه‌شونده‌ها آن را تقاضا کرده و گاه حتی انجام گفت‌وگو را منوط به آن می‌کنند، منتشر شود. نکته دوم اما در پیه‌ای است که این مصاحبه به روی جامعه معماری ایران گشوده تا اعضای این جامعه صریح و پوست‌کنده تر از قبل حرف‌ها و دغدغه‌هایشان را با رسانه‌ها در میان بگذارند. نمونه اش، همین یادداشت استاد بهروز مریابی که در ادامه خواهید خواند.

موجود را درک و تحلیل کند، مجبور است حکم‌های عام و نامتعیین صادر کند. باورم این است که شیردل، متأسفانه، ایران را خوب نمی‌شناسد، معماری ایران را هم به سیاق خود می‌شناسد. او تاجاً که از کم‌همی مسلمانان از اقتصاد جهانی صحبت می‌کند، علت این ظلم را در این می‌بیند که این مردم را «غرب‌زده‌شان کرده‌اند؛ یعنی مصرف‌گرایی با تأکید بر اقتصاد غرب، مشکل امروز غرب با ایران این است که چرا این بازار بزرگ، مصرف‌گرای غرب نیست اگرچه ذهن ایرانی، ذهنیتی غرب‌زده شده، تمدن خودی را در فراموش کرده و ارزش‌های تحمیل‌شده غربی را پذیرفته. با واردکردن این باورها در ذهن ما مردم، ما را غرب‌زده کرده‌اند و بدون شناخت و درک آن ارزش‌ها، دنباله‌رو و در طلب ارزش‌های غرب هستیم». این همان نگاه از بالاست که خیال می‌کند جهات دست چهار ارباب بزرگ است که هرچور خواستند معماری را می‌چینند. انکار جوامع بشری و تکامل آنها نقشی در سرنوشت خود و دیگران ندارند. نتیجه چنین نگاهی به جامعه، همان است که ادعا شود «معماران ایران عموماً غرب‌زده هستند. ممکن است بعضی‌ها به خاطر نگاه معطوف به سنت معماری در ایران به شهرت رسیده باشند؛ اما در سویی دیگر، آتلهایی ایستاده‌اند یا به قسم خورده مدرنیسم و سوپر‌استارهای غرب هستند یا کارشان به جایی می‌کشد که نماهای رومی- ستنی به بازار عرضه می‌کنند. هر دو اینها در روی یک سکه هستند و هیچ‌کدام راه به جایی نمی‌برد». شیردل، در اینجا به نکته مهمی اشاره می‌کند؛ آنجا که در صورت روجان نماهای رومی- ستنی و قسم‌خوردگان مدرنیسم و سوپر‌استارهای غرب را در دو روی یک سکه می‌شمارد؛ ولی کاش نگاه او چنان می‌بود که زیبایی‌های معماری معاصر ایران در این بزنگاه فراموش و قربانی نمی‌شدند. متأسفانه، تصور می‌کنم اگر از بهرام شیردل پرسیده شود معماری غیرغرب‌زده ایرانی کدام است و چه مصادیقی دارد، حاصلی نخواهد داشت، چون احکام او احکام کلی و گنگ هستند. او نمی‌داند تداوم معماری شکوهمند ایرانی، در قرن بیست‌ویکم چه می‌تواند باشد. تجربه خود او چندان نشان‌های بر این مسیر نمی‌گذارد. پروژه «مجموعه تجاری شیراز»، صرف‌نظر از تقلید فرمال آن از اثری خارجی، استعاره بسیار روشنی از تفکر شیردل در معماری و مصادیق آن است، هرچند همین اثر هم با احکامی که در این گفت‌وگو اعلام می‌کند، خوابانی ندارد. شیردل می‌گوید: «باید دید چطور می‌شود کهن‌الگوهای معماری باستان ایران را به قرن بیست‌ویکم آورد و باید آن‌موقع است که بتوانیم توسعه‌های معطوف به احیای فرهنگ، معماری و شهرسازی خودمان داشته باشیم»؛ این یک باور تقریباً ناممکن است. از عصر باستان تاکنون، دوره‌های شکوفایی معماری زیادی را از سر گذرانده‌ایم. از شکوه سلجوقی و ایلخانی تا رنگارنگی صفوی و شفافیت قاجاری و امروز و جایی ایستاده‌ایم که باید نقطه انفعال این گذشته تاریخی، نه لزوماً باستانی را در معماری امروز دریابیم و چاره‌اش کنیم. البته اگر معتقد به این گسست باشیم و معتقد باشیم معماران می‌توانند معماری را شکل بدهند، بی‌آنکه شرایط اجتماعی لازم فراهم باشد. اشکالی که در تفکر بهرام شیردل، در این گفت‌وگو، می‌بینم، آویختن به گذشته دور است؛ نه باور، من تمسک به گذشته دور و باستانی و فراموشی با بی‌اطلاعی از گذشته نزدیک و ملموس، بزرگ‌ترین عارضه شناخت و تحلیل اجتماعی و معماری ایران است. شیردل در فرازی از گفت‌وگوی خود، درخصوص علت جنگ در سوریه، به‌درستی، می‌گوید: «وقتی جریان اقتصادی و اجتماعی مدرن و کارآمدی در جایی حضور داشته باشند، کسی نمی‌تواند آن «جا» را تخریب کند». او درست می‌گوید تا جریان اقتصادی مدرنی

در کار نباشد نمی‌تواند با کالبد معماری کاری انجام داد، چون «معماری اگر نتواند فضای اجتماع را سازمان دهد، معماری نیست، کاردستی است». و قرار نیست کاردستی درست کنیم؛ اما راه‌حل شیردل چیست؟ راه‌حل‌های او تفاوت زیادی با کاردستی نشان نمی‌دهد، تمام جامعه و بطن معماری را در حد ابرسازها و فرودگاه‌های بزرگ خلاصه‌کردن، به اعتقاد من، چاره کار نیست.

معماری‌مدرن ایران

شیردل، در این گفت‌وگو، به نکته‌ای مهم و زیبا اشاره می‌کند که صرف نظر از نتیجه‌گیری خود او، نکته بسیار مهمی است. او معتقد است «مثلاً در شعر، ما نیتما را و در قصه، هدایت را داریم. اینها نگاه آینده‌گرا و توسعه‌گرا دارند، چون می‌خواهند سنت را به آینده پیوند بزنند اما دقیقاً همین افراد هیچ‌گاه شادگرنانی خلف نداشتند. شاید به‌این‌دلیل که به فکر آموزش نبوده‌اند». نکته مهمی که او اشاره می‌کند، بی‌آنکه به این روشنی بیان کند، سیر تکاملی حوزه‌هایی از هنر ایران است که خود را با پشتوانه تاریخی به جهان مدرن وصل کرده‌اند. امروز کسی نمی‌تواند نیتما و شعر او را ایرانی نداند یا قصه‌های هدایت را ایرانی نشمارد، درعین‌حال که هم شعر نیتمایی و هم قصه‌های هدایت، در زبان و در مضمون، مدرن هستند. شعر پرشکوه ما با گذر از سعیدی و مولانا و حافظ و با توقف و درجازدن‌های دوره رجعت و التقاط، به رفعت و نیمایوشیخ می‌رسد و خود را به قافله شعر مدرن می‌رساند. در قصه و رمان و نمایش‌نامه هم ما چنین روندی را شاهدیم، نقاشی ما هم از مینیاتوره‌های زیبای شاه‌طهماسبی خود را به نقاشی ایرانی و مدرن امروز رسانده است؛ ولی آیا چنین روندی در معماری هم طی شده؟ شیردل به‌درستی، می‌پرسد: «آیا وارطان، با مرحوم مهندس میرمیران در معماری کاری کرده که بتواند در برابر کاری که صادق هدایت در ادبیات فارسی کرد، قابل مقایسه باشد؟ آیا این چهره‌ها، معماری را به جایی بردند؟ هدایت، ادبیات فارسی را به نقطه تازه‌ای برد و نیتما را اگر به‌صورت یک اتفاق ببینید که شعر را به یک نقطه تازه برد، آیا معماری داریم که این کار را کرده باشد؟ آیا در معماری معاصر ما این اتفاق افتاده است؟» و این پرسشی بزرگ است. کاش شیردل می‌توانست، فقط، همین یک پرسش را واکاوی کند.

شیردل و معماری ایران

من، شخشا حضور بهرام شیردل در معماری ایران را معتدم می‌دانم. الگویی معمارانه از او به یاد ندارم، ولی بحث‌های نظری و پلمیک‌های او را برای جریان معماری ایران بسیار لازم می‌دانم، هرچند با بخش‌هایی از نظرات او موافق نیاشم. «او حرف دارد»، من اعتقاد ندارم برای اینکه کسی در معماری نقش مثبت داشته باشد باید لیدر باشد. ذات معماری چنین چیزی را بر نمی‌تابد. حداقل، معماری مدرن که با محوریت و شخصیت انسان تعریف می‌شود چنین سلطه و اوتوریته‌ای را نمی‌پذیرد. شیردل و هر معمار دیگری، اگر بتواند آثاری بیافریند که حرفی برای گفتن داشته باشد، بلاشک، مورد تقدیر و گاه تقلید قرار می‌گیرد. پشتوانه هر لقب و عنوانی داشته‌ها و ارانه‌های قبلی است. اما چه شده که شیردل خود را لیدر معماری ایران دانسته؟ هرچند من مخالفتی ندارم، چون خود را در تبعیت یا تمرد از لیدر مجاز می‌دانم.

او می‌گوید «۸۰۰ دانشکده معماری در ایران، سالی ۴۰ هزار لیسانسیه معماری به جامعه تحویل می‌دهند. این نیرو خیلی خوب می‌تواند سازماندهی شود، اگر اراده و تصمیمش باشند. این نیرو در حال‌حاضر به‌شدت درهم‌برهم است. چرا معماری ایران سه، چهار غره‌ه دارد و رئیس دارد؟ چون معماری ایران رهبری آن ندارد. این رهبری در حوزه وجود داشته باشد، این نیروی کمی می‌تواند قدرتش را به اهداف مشخص معطوف کند. هرچند نه عدد ۸۰۰ مستند است نه ۴۰ هزار، ولی او نگران این تعداد لیسانسیه معماری در کشور (در هر سال) است. از سویی دیگر، در چنین شرایطی «شاید در ایران امروز، معماری متولی ندارد». پس باید کاری کرد. او فضلا را به متر و معیار خودش، تحلیل می‌کند و طبیعتاً نتیجه موردنظر خود را هم می‌گیرد. و متأسفانه، فقط خود را می‌بیند. حتی حاضر نیست تعارفی هم به دیگر پیش‌کسوت‌های معماری ایران بزند. از نشانه‌های بزرگی او می‌توانست احترام و تواضع نسبت به بزرگان معماری معاصر ایران باشد. او معتقد است حضورش در معماری ایران تاثیرگذار بوده است. «وضعیت معماری در این ۲۰ سال به شکل قابل‌توجهی عوض شده و بخشی از این تغییر به خاطر حضور، پروژه‌هایم و نوع نگاهم به معماری بوده‌است». البته، هیچ‌کس هنوز این ادعای شیردل را تأیید نکرده‌است، یا من در جریان نیستم. اما، خود شیردل هم چندان از این موقعیت راضی نیست. می‌گوید: «مجموعه معماری ایران مرا در دو نقش می‌بیند؛ یکی نقش حامی طاعتی است و یکی هم نقش دن‌کشوت». هیچ‌ک را او دوست نمی‌دارد. او دنیای ساده‌دتری می‌خواهد. او نمی‌خواهد لیدر باشد. وقتی از او پرسیده می‌شود لیدر معماری ایران کیست، می‌گوید: «خیلی دلم می‌خواستم می‌توانستم از چنین شخصی نام ببرم و حتی آن شخص وجود داشته باشد. ۲۰ سال پیش نیامدم ایران که چنین نقشی را داشته باشم. من آدمی هستم که دوست‌دارم کاغذ بگذارم جلو رویم و معماری کنم، فکر کنم و ایده بیوراثم... اما به صورت ناخواسته و غیررسمی و حتی تعارفی، من لیدر معماری ایران هستم. اگرچه معماری کشور سازمانی ندارد؛ باید این‌طور بگویم من لیدر معماری ایران هستم اما در سایه. خیلی از معمارانی که من را قبول دارند و من را استاد خطاب می‌کنند، (اگرچه در دانشگاهی تدریس نمی‌کنم) ناخواسته این عنوان را به من می‌دهند».

حرف آخر

حرف دل بهرام شیردل حرف آخر این یادداشت است: او کالاً گولاً و روشن می‌گوید: «معماری کار واقعاً سختی است، کمتر کسی می‌تواند این کار را انجام دهد» و برای گفته‌اش شاهد می‌آورد: «این را به اقرار داریوش شایگان می‌گویم که خلق‌کردن یک پروژه کار واقعاً سختی است». و از همکارانش شاهد می‌آورد: «اما همکارانم در این آتلیه می‌دانند که من هر روز صبح قبل از صبحانه چند پروژه خلق می‌کنم».

«معمار و مدیر پروژه «یکصد معمار، یکصد انتخاب»

آموزش معماری

فرایند طراحی «خیابانیان»

شهردر عرصه معماری

شرق: در دوران معاصر بیشتر افرادی که به بحث فرایند طراحی پرداخته‌اند، مرحله‌ای را برای آن قائل شده‌اند. افراد مختلف این مراحل را از راه‌های مختلف طی می‌کنند. بسیاری از طراحان، فرایند طراحی را کاملاً شهودی و غیرقابل‌توضیح می‌دانند. افراد دیگری طراحی را فرایند عقلی دانسته‌اند و گروهی دیگر آن را فرایندی جدلی می‌دانند که هرکدام از این نظریات بحث‌های جداگانه‌ای می‌طلبند. اما تقریباً تمام طراحان، اهمیت شهود را در فرایند طراحی قبول دارند و دقیقاً این نکته وجه مشترک آثار و معماران آنها به‌شمار می‌رود، ارتباط با هستی و رهایی در دامن طبیعت که در لحظه‌ای خاص، ایده‌ها و افکاری در ذهن و دل هنرمند جاری می‌شوند و وی سرسمست از انرژی، شروع به آفرینش می‌کند. حالتی است که در اکثر معماران موفق می‌توان مشاهده کرد. «علی خیابانیان» ازجمله معماران جوانی است که در چندسال اخیر، فعالیت‌های متنوعی در زمینه فرایند طراحی انجام داده است. او از اوایل دهه ۸۰ در کنار کار معماری، در مطبوعات معماری نیز به صورت جدید فعالیت می‌کند تا جایی که خودش می‌گوید، «قلمم بین طراحی و نوشتن جابه‌جا می‌شود. نمی‌توانم فقط تازه‌ها در این اتفاق افتاده است؟» و این بین خط‌کشیدن و نوشتن که البته کار دشواری است فاصله‌ای قائل شوم».

از تجارب عملی‌است در تدریس و طراحی معماری؛ گذری است از تجربه عملی به تئوری. کتاب‌هایی که خیابانیان در شش‌سال گذشته تألیف کرده نیز چنین حال‌وهوایی دارند؛ پاسخی هستند شخصی به دغدغه‌ها و سؤالاتی که در رابطه با معماری ایجاد می‌شوند و ذهن را به چالش می‌کشند. خیابانیان بازگشت به خود و شروع تفکر شخصی خود را این‌گونه توضیح می‌دهد: «ماجرای از همایش «کانسپت در معماری» در سال ۱۳۸۵



شروع شد. وقتی پس از پایان همایش و شنیدن اظهارات بزرگان معماری ایران، شیوه یا ذهنیت درست و شفافی از فرایند طراحی و معنای کانسپت دستگیرم نشد، به فکر اقدامات در این زمینه شروع به تحقیق و طراحی کنم. گویا تازه وارد عرصه معماری شده‌ام و باید ابتدایی‌ترین مفاهیم و تکنیک‌ها و اصول را دوباره تجربه کنم و راه‌حلی بیابم». تحقیقات انجام‌شده در قالب سه کتاب «خلاقیت در فرایند طراحی معماری ۱ و ۲» توسط انتشارات مهرایمان منتشر شدند؛ تعریفی تقریباً مشخص از فعالیت نیمکره‌های مغز و نقش و جایگاه آنها در فرایند طراحی معماری به‌همراه پروژه‌ها و اسکس‌ها و کانسپت‌های حجمی از ایشان و دانشجوین که توضیح و نمایش عملی تئوری تدوین‌شده در زمینه فرایند طراحی معماری است. کتاب خلاقیت؛ بیشتر شامل مطالب نظری و دیالگرم‌های فرایند طراحی است و برعکس کتاب خلاقیت ۲ به‌نوعی کتاب تمرین، کتاب قبلی است. کتاب خلاقیت در فرایند طراحی ۳ «اگرچه از اولین کتاب‌هایی است که در زمینه طراحی مقداری «پارامتریک» یا مجموعه مقالاتی از پاتریک شوماخر، شریک زنده‌یاد زاه‌ا حدید، منتشر شده است، کنجکاوی و بی‌تابی شاعرانه‌ای که خیابانیان را از تمرکز بر حوزه‌ای مشخص و تداوم روندی مشخص بازمی‌دارد، در کنار تولید آثار متعدد، باعث نواقصی شده که خواننده در تکمیل پازل روند و تفکر معماری ارائه‌شده به مشکل برمی‌خورد. البته او با قبول این مطلب، می‌گوید: «مرا با محققان و مولفانی که با ساختاری مشخص عمل می‌کنند مقایسه نکنید». کتاب فرایند طراحی ۱ و ۲ با پیشنهاد و راهنمایی زنده‌یاد دکتر سیروس صبری، استاد دانشگاه ویرجینیا، اخیراً با نام «نقش نیمکره‌های مغز در طراحی معماری» توسط انتشارات قرن عالی منتشر شد. «Supreme Century»

ستون سوم

مصاحبه با «شیردل» کار دشواری است



علی اعطا

باید دستی در روزنامه‌نگاری داشت تا بتوان فهمید مصاحبه با بهرام شیردل کار دشواری است. گویی گفت‌وگو از نظر او دامی است که به آسانی نمی‌توان او را در این دام انداخت و گمان می‌کنم کسانی که او را از نزدیک می‌شناسند، احتمالاً ادعای مرا تأیید خواهند کرد. خود من حدود هفت، هشت سال پیش شاهد بودم چطور یک روزنامه‌نگار کاربلد و حرفه‌ای، بعد از حدود نیم ساعت تلاش‌کردن و کلنجاررفتن، از دفتر شیردل دست خالی بیرون آمد و نتوانست، گفت‌وگویی به شکل بدهد و «بسازد». دست خالی بیرون آمد و به‌اصطلاح بازاریان، هیچ چیز دستش را ننگرفت.

مصاحبه سعید برآبادی با بهرام شیردل در «شرق» ۲۹ خرداد، چنان‌که مصاحبه‌کننده در مقدمه مطلب پیش‌بینی کرده بود، با واکنش‌های مختلفی همراه شد که این واکنش‌ها در اکثر موارد، نقد و بررسی گفته‌های شیردل و در مواردی، طرح انتقاداتی به نوع عملکرد مصاحبه‌کننده بود.

به نظر می‌رسید این مصاحبه، از دو جنبه قابل بررسی و تأمل است:

یکی، به رسم رایج، نقد و بررسی آن چیزی است که مصاحبه‌شونده می‌گوید. چنان‌که عمدتاً کسانی که به این مصاحبه پرداخته‌اند، زاویه نگاهشان نقد و تحلیل سخنان شیردل بوده و دیگری، نگاه به این نوشتار از نقطه‌نظر حرفه روزنامه‌نگاری است تا بتوان از این زاویه، نیم‌نگاهی به عملکرد روزنامه‌نگار و مصاحبه‌کننده داشت.

قصدمن از نوشتن این یادداشت نقد و تحلیل سخنان شیردل نیست و صرفاً قصد دارم نکاتی مختصر را درباره عملکرد مصاحبه‌کننده مطرح کنم.

به گمان من بی‌هیچ تردید، گفت‌وگوی سعید برآبادی با بهرام شیردل، نقطه درخشانی در کارنامه این روزنامه‌نگار است.

یک – با وجود اینکه پیش از یک دهه است مقوله معماری توانسته به رسانه‌های عمومی راه یابد، همچنان یک گفت‌وگوی واقعی در عرصه عمومی در حوزه معماری شکل نگرفته است. به‌ندرت شاهد هستیم انتشار مطلبی در حوزه معماری در رسانه‌ها،



معماری ایران هستم اما در سایه» یکی از این معدود مطالبی است که توانسته موجب شکل‌گیری چنین گفت‌وگویی شود؛ حتی اگر بخش قابل‌توجهی از مطالب منتشرشده در واکنش به این مصاحبه، میان‌مایه و کم‌اهمیت باشد. من سهم مهمی از این تاثیرگذاری را مدیون هوشمندی و انتخابگری مصاحبه‌کننده می‌دانم. بیش از این از شیردل گفته‌ها و مصاحبه‌های دیگری نیز منتشر شده است که کمتر توانسته‌اند به این میزان، موجب شکل‌گیری گفت‌وگویی در عرصه عمومی شوند.

دو – آقای مهندس اسد بهروز مریابی، در مطلب پرمایه و قابل‌تأملی که نوشته‌اند و در همین شماره روزنامه «شرق» منتشر شده است، در جایی به شیطنت روزنامه‌نگار در انتخاب تیتَر اشاره کرده‌اند. نوشته‌اند: «ذکر این نکته هم شاید بد نباشد که ممکن است مثل بسیاری موارد دیگر، برخی جمله‌ها و کلمات این گفت‌وگو، عیناً، گفته‌های شیردل نباشد و نوعی شیطنت روزنامه‌نگاری هم در کار آمده باشد، به‌ویژه در انتخاب تیتَر که از ظرایف روزنامه‌نگاری است، البته!».

اتفاق من گمان می‌کنم انتخاب این تیتَر، یکی از نقاط قوت این متن است. جایی از این گفت‌وگو، مصاحبه‌کننده می‌پرسد: گفتید لیدر در جامعه معماری ایران وجود ندارد. آیا شما خودتان را آن لیدر می‌دانید یا می‌توانید شخصی را به من معرفی کنید که دارای چنین ویژگی‌هایی باشد؟

پاسخ شیردل به‌روشنی نشان می‌دهد او خودش را لیدر معماری ایران می‌داند. ابتدا جمله‌ای به این مضمون که می‌گوید من دوست دارم طراحی و ایده‌پردازی کنم؛ اما در نهایت صراحتاً اعلام می‌کند خودش را لیدر معماری ایران می‌داند. برای من جای این پرسش باقی است چرا دوست ارجحتم و فریخته، آقای بهروز مریابی گمان برده‌اند ممکن است این عبارت، عیناً از عبارت بهرام شیردل نباشد و در نهایت نوشته‌اند این هم از ظرایف روزنامه‌نگاری است. البته تردیدی نیست – چنان‌که آقای مریابی، اشاره کرده‌اند – این هم از ظرایف روزنامه‌نگاری است اگرچه این تیتَر، از آن دست جملاتی است که هر روزنامه‌نگاری را وسوسه می‌کند تا آن به‌عنوان آتش استفاده کند، اما از سویی دیگر، روشن است بخش عمده گفته‌های شیردل از موضع کسی مطرح می‌شود که خود را لیدر معماری ایران می‌داند و چنان‌که خود آقای مریابی هم اشاره کرده‌اند، شیردل می‌گوید: «وضعیت معماری در این ۲۰ سال به شکل قابل‌توجهی عوض شده و بخشی از این تغییر به خاطر حضور، پروژه‌هایم و نوع نگاهم به معماری بوده است».

بنابراین روشن است شیطنتی در کار نیست و تیتَری که انتخاب شده، اگرچه یکی از جملات وسوسه‌انگیز متن است، اما از سوی عصاره دیدگاه مصاحبه‌شونده درباره جایگاه خودش هم هست. سب – نکته آخر اینکه گمان می‌کنم مصاحبه سعید برآبادی با شیردل، با عنوان «من لیدر معماری ایران هستم، اما در سایه»، جنبه‌های پیداپنهان فراوان دارد. اگر برای برقراری دیالوگ با بسیاری از معماران روشن‌کردن دست‌گاه ضابط صدای یک روزنامه‌نگار کفایت می‌کند، برای بهرام شیردل قطعاً چنین امری شرط کفایت نیست و این به گمانم، هنر مصاحبه‌کننده بوده است که توانسته یک گفت‌وگوی واقعی را شکل دهد و بسازد. چنان‌که در ابتدای این یادداشت اشاره کردم، مصاحبه با بهرام شیردل کار دشواری است. این به ویژگی‌های شخصیتی او، روحیه غریب، پیش‌بینی‌ناپذیر و احتمالاً نوعی رندی به‌شدت شرقی (در معنای مثبت کلمه) برمی‌گردد. به گمانم، ساده نیست روزنامه‌نگار بتواند با حفظ ریتم مصاحبه و طرح پرسش‌هایی درست و به‌موقع، به گونه‌ای عمل کند که مصاحبه‌شونده دیدگاه‌هایش را و جایگاهی که برای خود متصور است، شفاف و عریان به قضاوت افکار عمومی بگذارد.